



فضل الله صلواتی
بخش دوازدهم

درس‌هایی از تاریخ؛ سیاه‌کاری‌های بنی‌امیه

مظلومیت امام‌علی

پس از فاجعه حکمیت و فریبکاری‌های معاویه و عمرو و عاص، در سپاه علی شکاف افتاد و مردم نتیجه تلاش‌ها، مبارزات و جنگیدن خود را چنان دیدند که معاویه بر موج سوار شد و بهره‌گیری از آن‌ها را گردید. باین که مردم در کاب‌علی و با‌علی بودند، ولی در اثر حيله‌گری‌هایی که به کار برده شد، معاویه خود را خلیفه مسلمین و امیر المؤمنین خواند و بر مردم شامات، مصر و بخش‌هایی از شمال آفریقا حکمیت پیدا کرد و تقریباً شمال و شرق دنیای آن روز اسلام، در دست معاویه قرار گرفت و بخشی از ایران، عراق، مکه و مدینه برای علی تنها مانده بود. در آن شرایط مردم هم روحیه جنگیدن نداشتند و مسخ شده بودند. حضرت علی امیدوار بود که بتواند مردم را باز هم تجهیز کند و آنان را برای سز کوب معاویه به میدان بکشاند و همواره با سخنرانی‌ها و گفتارهای بسیار خود، آنها را به نبرد با دشمن فرامی‌خواند، ولی افراد به اندازه کافی در اردوگاه اجتماع رزمندگان، حاضر نمی‌شدند و از سال ۳۸ تا ۴۰ هجری قمری همچنان لشکر کثی به تعویق افتاد.

سوز دل‌ها و رنج‌های علی در این دو سال در خطبه‌ها و گفتارهای او آشکار است، از یک سو بزرگترین دشمن اسلام و علی، معاویه روز به روز بر سلطه و قدرت خود می‌افزود و به سرزمین‌های اسلامی دست‌اندازی می‌کرد و با دروغ، عوام‌فریبی، ریاکاری و اقتدار بر اوضاع مسلط می‌شد، درآمدهای خراج، غنیمت‌ها و زکات به دربار معاویه سرازیر می‌شد و پیوسته وابستگان به بنی‌امیه تقویت می‌شدند. از سویی دیگر آنها که در لشکر علی بودند یکی یکی یا با شعار صلح طلبی و مخالفت با جنگ بین مسلمین، یا با اصلاح‌ذات‌البین و اتعقاد صلح، یا به خاطر پول‌های پنهانی که از

ناحیه معاویه می‌رسید، آنها را سست و بی تفاوت کرده بود. اگر طرفدار بنی‌امیه نمی‌شدند دست کم ساکت می‌شدند و خود را به عبادت و به نماز، روزه و حج مشغول می‌کردند. بنا به فرمایش امام حسین «الناس عبيد الدنيا والدین لعن علی الستمهم...» مردم بنده دنیا بیند و دین ثقله‌ای است در زبان آنها، هر کس به نوعی خود را می‌فروخت و از انجام وظیفه خودداری می‌کرد، برای خود فروشی نرخ‌ها فرق می‌کنند گویی انسان‌ها موجوداتی توجیه‌گرند.

وقتی پول‌های امثال معاویه می‌رسید، گروهی می‌گفتند: این پول حق ماست که از ابتدا تا امروز در اختیارمان قرار نمی‌گرفت! حالا مختصری از آن بازگشته، یک موه‌م از خرس کم شود یک موه‌م. افراد توجیه‌گر دیگر می‌گفتند: حکومت‌های پیشین غاصب بودند، این یکی برای موقوفیت خود، مقداری از حق مردم را به آنها برمی‌گرداند. جمعی دیگر می‌گفتند وظیفه حکومت‌هاست که به ما برسند، ما در جنگ‌ها بوده‌ایم، مبارزه داشته‌ایم، عالم بوده‌ایم و عبادت‌کننده‌ایم. افرادی هم چون پول‌ها به دستشان می‌رسید دیگر دست از مبارزه با معاویه و انتقاد برمی‌داشتند و سست می‌شدند و بهانه‌تراشی می‌کردند که ما زندگی داریم و

بنا به فرمایش امام حسین
مردم بنده دنیا بیند و دین
لقلقه‌ای است در زبان آنها،
هر کس به نوعی خود را
می‌فروخت و از انجام وظیفه
خودداری می‌کرد، برای
خود فروشی نرخ‌ها فرق
می‌کند و گویی انسان‌ها
موجوداتی توجیه‌گرند

زن و فرزند، انسان هم که نباید به دست خود، خویشترن را به هلاکت بیندازد و... اینها خوب‌ها، عابدان، زاهدان و قاریان قرآن در سپاه علی بودند. جمعی هم معترضان به حکمیت و به امام که چرا حکمیت را پذیرفت؟ و آنها خود فتنه‌ای در داخل حوزه حکومت علی شدند. همان خوارج که چه در دسرها آفریدند و رنج‌ها پدید آوردند و در نهایت در نهر وانی با علی و یارانش نبرد کردند و بسیاری از نیروهایشان به هلاکت رسید، ولی فتنه‌هایشان همچنان باقی ماند و سال‌های سال برای مسلمین اسباب مزاحمت بودند. چه بسیار انسان‌ها و سرمایه‌هایی را که تباہ کردند. فرصت طلب‌ها و آنها که ایمانی نداشتند، چشم به راه بودند که پول، امکانات، مقام‌ها و سمت‌ها از کدام سو می‌رسد، آن وقت زنده‌باد و مرده‌بادش را می‌گفتند. مرید، عاشق و فدایی صاحب قدرت جدید می‌شدند، دنبال اسب و استرو می‌دویدند، تملق و مداحی را به حد نهایت می‌رساندند. بله قربان گوی می‌شدند، مزدور، مطیع و منقاد مقام می‌گردیدند، جاسوسی می‌کردند، در همه جا، در نوشته‌ها و گفته‌هایشان از مقام والای صاحبان ثروت و قدرت حمایت می‌کردند، اما اوای به آن روزی که ورق برگردد، همان‌ها هستند که بیشترین اهانت‌ها را می‌کنند و بدترین ضربه‌های سهمگین از ناحیه اینان است.

پس از پایان جنگ نهر وانی، امام در خطبه‌ای مردم را مخاطب قرار داد و فرمود: «ما بعد، ایها الناس، فانما قفأت عین القته، ولم یکن لیجتری علیها احد غیری...» ای مردم، من چشم فتنه را کور کردم و غیر از من کسی جرأت این کار را نداشت، آن‌گاه که امواج سیاهی‌ها بالا گرفت و حمله آن سخت شد: (۲۶۵)

ای مردم، تا مر از دست ندهاید، بد، پرسش‌هایتان را با من در میان بگذارید، هر چه می‌خواهید از من

پیر رسید... حضرت ادامه می دهد: «الا وان اخوف الفتن عندی علیکم فتنه بنی امیه فاتها فتنه عمیاه مظلمه عمت خطتها...» مواظب باشید که از نظر من، ترسناک ترین فتنه های زمان شما، فتنه امویان است، فتنه ای کور و ظلمت زاست، همه جا را فرا می گیرد و بلاهایش ویژه خود آنهاست. در آن بلا هر کس که صاحب بینش باشد به دام می افتد... به خدا قسم، پس از من، بنی امیه را زمامدارانی بسیار بد خواهید یافت، مانند شتری سرکش، که هم با دندان گاز می گیرد و هم با دست و سر می گوید، با پاهایش لگد می زند و قطره شیری هم نمی دهد. سلطه آنان بر شما چندان پاید، تا آنها کسانی از شما بر جای مانند که برای آنها سودی داشته باشند و یا زبانی نداشته باشند و نیز از بلای آنها هائی ندرند تا دست به دامن آنها زنید، مانند درخواست برده ای از ارباب خود و مریدی از مراد خویش. باری، فتنه بنی امیه، با چهره زشت و هولناک همانند پاره های ابر سیاه بر خاسته از منجلاب جاهلیت، شما را فرا خواهد گرفت، چنان که چراغی در مقابل شما سو سو نمی زند و پرچمی در برابر شما نباشد و امید بی به آینده نخواهد داشت، تنها ما اهل بیت پیامبر، از آن رهایی پیدا می کنیم و آلوده به تبلیغات آنها نمی شویم و سرانجام.....

در روزگار پیش از بیروزی انقلاب، شاهد بودیم تا وقتی که محمدرضا شاه بر اینکه قدرت بود، فدائیان، سربازان، جان بر کفان و سرسپردگان او بسیار بودند، اما هنگامی که قدرت او روبه افول نهاد، همان ها برای خود شیرینی و تعلق گویی و برای حفظ جان و مال خود در داخل و خارج همه ضد شاه شدند و طرفدار رقیب، و بدترین اهانت هارا نثار او می کردند، به طوری که انقلابیون در آن حد وقاحت و بددنی نداشتند و این فرار روزگار است. در زمان امام علی این گروه ها باعث رنجش خاطر مولای متقیان، امام علی شدند؛ چه بسیار که در سپاه علی نفوذ کرده بودند و با وعده های دروغین و یا پول هایی که از سوی معاویه، پنهانی می رسید چه بسیار که دین و دل به بادی دادند.

مردم برده دنیا بند و دین تنها در زبان آنهاست، مثلاً تسبیح در دست ذکر می گویند و دل هایشان در اشتیاق سکه های طلای معاویه است. خود امام هم که طرفدار زور و اجبار نبود و می خواست همه با رضایت خاطر به جنگ و جهاد قدم گذارند.

هر روز شرایط زمان به نوعی است، در این زمان گرایش ها چندان به سوی جهاد نبود، با این که همه مردم کوفه و بلکه عراق و حجاز، معاویه را کافر، متجاوز، متهم، دروغگو، جله گر، فاسد و ظالم می دانستند، ولی در جنگ با او سستی می کردند،

تکان نمی خوردند و نمی توانستند تصمیم بگیرند که به همراه امام زمانشان برای از بین بردن ظلم و فساد قیام کنند و جامعه ای را از نکت حکومت های ضد مردمی رها سازند.

امام علی گاهی با آنان باتندی و بازبان خشونت برخورد می کند و گاهی با استدلال و آرامش سخن می گوید، ولی شرایط محیط نفاق و دورویی آن گونه نیست که بتواند کاری انجام دهد، وقتی سستی یارانش را مشاهده می کند می فرماید: «نخستین مرحله شکست شهادت جهاد، عقب نشینی از سنگر و عمل نکردن است و پس از آن پیکار با زبان، توجیه های زبانی و سرانجام بی میلی قلبی به جهاد، شهادت در دل، معروف و آنچه کار شایسته و انجام وظیفه است نمی شناسید، منکر را درک نمی کنید همه چیز را اور و نه تصور می کنید. (۲۶۶)»

امام در خطبه دیگری می فرماید: «ستمگر هرگز از سر پنجه پر قدرت الهی نمی تواند بگریزد، اگر خداوند چند روزی مهلتش دهد، ولی پیوسته در کمین اوست... هشدارید، به حق خدایی که جانم در دست اوست، این قوم بر شما چیره خواهند شد، نه به خاطر آن که موضعشان به حق نزدیکتر از شماست، بلکه به دلیل شتافتن آنها در اجرای دستورهای پیشوایشان که بر باطل است و کندی شما در اجرای فرمان های من که بر حق هستم. مردمان روزگارهای گذشته از ستم زمامدارانشان در هراس بودند، ولی امروز، من از ستم رعیت خویش بیمناکم، به جهاد فرامی خوانم، اما بسیج نمی شوید، می گویم که حقایق را در گوش هایتان فراخوانم، اما گوش شنوایی ندارید، آشکار و پنهان دعوتان می کنم، پاسخ مثبت نمی دهید، همواره پندتان می دهم و شما پند پذیر نیستید و... (۲۶۷)» امام علی تا پایان این خطبه به نکته های ظریف و آینده نامیمون کوفیان و دیگر مدعیان شیعه بودنش اشاره می کند که چگونه دشمن بی رحم، بی عاطفه، بی دین و دور از انسانیت در آینده بر آنها حمله می آورد و تپاشان می کند.

پس از پایان جنگ نهروان، امام علی در خطبه ای مردم را مخاطب قرار داد و فرمود: ای مردم، من چشم فتنه را کور کردم و غیر از من کسی جرأت این کار را نداشت، آن گاه که امواج سیاهی ها بالا گرفت و حمله آن سخت شد

و در تاریخ ناظر بودیم که بنی امیه چه بر سر کوفیان و حجازیان آوردند. عیب الله زیاد، حجاج بن یوسف و... بایی رحمی آنان را از دم تیغ می گذراندند. حجاج بن یوسف هر کس را که به بهانه ای یا به خاطر رنجوری و بیماری به جنگ خوارج نمی رفت، دستور کشتن او را می داد. (۲۶۸)

امام علی در جایی دیگر می فرماید: «به خدا قسم که فرمانروایی بنی امیه چندان می باید که تمامی محرمات الهی را حلال کنند و تمامی پیمان ها را بشکنند و خیمه و کوخی نمایند که ستمشان در آن نفوذ نکرده باشد و تباهاکاریشان یار و دیاری را بی نصیب نگذارد. سیاست بد و غیر انسانی شان چنان گسترده شود که مردم بایک چشم بر دین خویش می گریند و با چشم دیگر بر دنیایشان و شمارا چون بردگان در برابر اربابان قرار می دهند و... (۲۶۹)»

اوج ناراحتی و خشم مولای متقیان، امام علی در خطبه جهاد جلوه گر می شود، آنجا که می فرماید: «اما بعد، فان الجهاد باب من ابواب الجنه فتحه الله لخاصه اولیائه و هولیاس التقوی و درع الله الحصبه و حخته الوثیقه... (۲۷۰)» بی تردید جهاد از درهای بهشت است که خداوند تنها به روی اولیای خاص خود گشوده است و آن لباس تقوا و زره نفوذناپذیر خداوند بر پیکار جوانان و سپر اطمینان بخش الهی برای مجاهدان است.

کسی که از جهاد در راه خدا سرپیچی می کند و به آن بی میل می شود، خداوند جامه ذلت بر او پوشاند، در گرفتاریش اندازد، به کم بینی و بلاهت آلوده شود و پرده ای از کم اندیشی و پر گویی بر قلبش انداخته شود و اینها به کفر تپاه کردن جهاد است، حق از او روی گرداند و به سختی و رنج افتد و از عدل و انصاف محروم شود.

مردم، متوجه باشید که من شب و روز، در پنهان و آشکار شمارا به پیکار با این قوم (بنی امیه) تپه کار فرامی خوانم و تأکید کردم که در پیکار ابتکار عمل را در دست گیرید و پیش از آنها یورش برید، به خدا قسم هر ملتی که در سرزمینش مورد تهاجم قرار گرفت، خوار و زبون می شود، شکست می خورد، اما شما از قبول مسئولیت هاسر باز زدید و به دیگران تپه کار و نهادید و یکدیگر را تنها گذاشتید، سرانجام دشمن یورش آورد و تاخت و تاز آغاز کرد و پایگاه هایتان را یکی پس از دیگری تصرف کرد....

امام علی در ادامه به برخی از تجاوزهای سپاه معاویه در گوشه و کنار سرزمین های در تصرفشان اشاره می کند و کشتارها، غارت ها، تجاوزها و تعرض ها به زنان مسلمان و غیر مسلمان را یادآوری می نماید، که چگونه حتی خلخال، دستبند،

اندازان

آبان و آذر ۱۳۸۸

گردن بند و گوشواره های آنها را برودند، زنان، کبودکان و ضعیفان جز شیون، فریاد و التماس کاری از دستشان ساخته نبود. لشکریان مهاجم بدون آن که با مقاومتی رویه رو شوند و یا خونی از بینی شان بریزد، سالم و بادست های پربه پایگاه های خود باز گشته اند. سپس امام ادامه می دهند: به خدا قسم اگر مسلمانان در این شرایط از شدت اندوه جان دهند، سزاوار است.

امام از این تعرض ها، تجاوزها و غارت ها اظهار ناراحتی می کند و غم و اندوه خویش را بر از می دارد و علت پیروزی دشمن را وحدت آنها و علت شکست یارانش را با توجه به این که بر حق هستند، از پراکندگی و عدم اتحاد آنها می داند. سپس امام با حالت تأثر و تأسف، عقده دل می گشاید و در خصوص آن میفرماید: «عناصر باسوز دل می گوید: فَقَالَ لَكُمْ وَتَرَحَّاحِينَ صرتم غرضاً برمی علیکم... و رویتان سیاه و نامتان ننگ آلوده باد که خود در آماج تیرهای تجاوز دشمن نشستاید، بر شما می تازند و بی آن که در مقابل، تاخت و تازی داشته باشید، غارتان می کنند و شما ننگ ندارید، در برابر چشمان شما از فرمان خدا سرپیچی و گناه می کنید و شما با سکو تنان رضایت می دهید، در گرمای تابستان، شمارا به نبرد فرامی خوانم، گر ما را بهانه نافرمانی قرار می دهید و چون در زمستان شما را برای دفع دشمن می خوانم، سر ما را بهانه می کنید. به بهانه گرما و سرما فرصت ها را از دست دادید، شما که از گرما و سرما نگرانید چگونه می توانید در برابر شمشیر هفتران گیرید؟

«يا ايشاءة الرجال و لارجال، خلوم الاطفال و عقول ربات الرجال...» ای مردنمایان نامرد، که در خام رأیی مانند کودکان هستید و در اندیشه همانند عروسان حجله نشین، ای کاش که من شما را ندیده بودم و یا شما آشنا نمی شدم، شناختی که به خدا قسم از آن بشیمان شدم و اندوهی گران را به دنبال داشت.

«فَاتَاكُمْ اللَّهُ، لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحًا وَ شَحْتَمَ صَدْرِي غِيضًا...» خدا شما را بکشد که قلم را مالا مال از خون کردید و سینه ام را به خشم و کین آکنده نمودید و با هر نفسی پیمانهای از شرنگ رنج و اندوه به کامم فرو ریختید و رأی و تدبیر مرا با نافرمانی و بی تفاوتی به تباهی کشیدید... من هنوز ۲۰ ساله نشده بودم که در معرکه ها حضور داشتم تا اینکه که مرز ۶۰ سالگی را پشت سر گذاشتم، اما دریغ و وقتی یارانی گوش به فرمان نباشند فرمانی هم نیست. «لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا طَاعَةَ»

بیش از ۱۲ مورد در در نهج البلاغه یافته ام که امام علی در خطبه ها و در نامه ها مردم را به نبرد با

در روزگار پیش از پیروزی انقلاب، شاهد بودیم تا وقتی که محمدرضا شاه بر اریکه قدرت بود، فداییان، سربازان، جان بر کفان و سرسپر دگان او بسیار بودند، اما هنگامی که قدرت او رو به افول نهاد، همان ها برای خود شیرینی و تملق گوئی و برای حفظ جان و مال خود در داخل و خارج همه ضد شاه شدند و طرفدار رقیب، و بدترین اهانت ها را نثار او می کردند، به طوری که انقلابیون در آن حد وقاحت و بددهنی نداشتند و این قرار روزگار است

ظلم بنی امیه دعوت می کند و لشکریان او با امروز و فردا کردن، علی را از دست می دهند و معاویه، بنی امیه، زیاد بن ابیه، عبیدالله زیاد و حجاج بن یوسف ثقفی را بر خود مسلط می کنند که با ظلم و ستم هایشان دمار از روزگار مردم کوفه و دیگر شهرهای عراق درمی آورند و به روز سیاهشان می نشانند، شهرها و خانه هایشان را ویران می کنند و حرث و نسلشان را قطع می نمایند و آن گونه که علی فرموده بود، تباهاشان می کنند.

اگر بنی امیه پیش از این با پول، افراد معروف و نجیبگان را می خریدند و آنان را با وعده و وعید به خدمت خود می کشاندند، ولی پس از شهادت علی و پیمان با امام حسن، صحنه عوض می شود و زبان شمشیر از همه گویاتر و مؤثرتر واقع می شود، بازور، ارباب، کشتن و زندان کردن مخالفان، بی تفاوتی ها و گوشه گیران را منکوب و مغلوب می کنند و این هم سزای سستی، بی تفاوتی و نافرمانی از امام علی است.

باش تاصبح دولتش بدمد

کاین هنوز از نتایج سحر است

و شاهد بودیم که به دست بنی امیه همه چیز مردم عراق و حجاز مغلوب، منکوب و تباه شد و تا پایان روزگار بنی امیه چیزی برای آنها باقی نماند، نه شرفی، نه غیرتی، نه ناموسی، نه شهامتی، نه پایداری، نه قدرتی، نه لیاقت و نه شایستگی، به طوری که حتی حاضر شدن به مزدوری بدنام ترین خلیفه بنی امیه، یزید بن معاویه در آیند و

به جنگ حسین بن علی بروند و او را با فجع ترین وضعی به شهادت برسانند و خاندانش را اسیر و در به دریابان ها کنند و اگر چند صباحی کسی بسان مختار ثقفی حرکتی و قیامی داشت، آن هم زود گذر و بیشتر در صلاح قدرتمداران زمان بود که مردم را به جان هم بیندازند و از هر دو سو کشته شوند و مخالفان، مدعیان و توأبین، همه کشته و از صفحه روزگار محو شوند.

در بعضی صفحات تاریخ می خوانیم که برخی از مردان کوفه و دیگر شهرهای عراق، گاهی همگام و همراه با مبارزان و مجاهدان اسلامی و علویان با حکومت های ظالم بنی امیه و بنی عباس درگیری هایی داشتند و به این وسیله غیرتمندی، دینداری و آگاهی خود را نشان می دادند.

حضرت علی با همه تلاشی که به کار برد نتوانست نبر و هایش را برای جنگ با معاویه بسج کند. جز اندکی از مؤمنان و متقیان، کسی آماده نبرد نبود. شبکه فعال نفاق در بین مردم کوفه نفوذ پیدا کرده بود و مردم را از جهاد و کوشش باز داشته بود، به طوری که امام فرمودند: «گرفتار کسانی شده ام که چون امر می کنم فرمان نمی برند و چون صدایشان می زنم، پاسخی نمی دهند، ای ناکسان، برای چه در انتظار هستی؟ چرا برای یاری دین خدا گام بر نمی داری؟ و کجاست دینی که فرامتان دارد؟ و کجاست غیرتسی که شما را به تحرک وادارد، فریاد می زنم و یاری می خواهم، نه سختم را می شنوید و نه فرمانم را می برید، تا آن گاه که پایان کار پدیدار شده و زشتی آن آشکار شود، با این همت شما نه انتقامی می شود گرفت و نه به یاری شما می توان به مقصود رسید و...» (ص) با این اشخاص و این روحیه ها و این سستی ها و تنبلی ها علی چگونه می توانست به نبرد ادامه دهد و حق را پیروز گرداند؟ علی از دست این نامردمان، آرزوی مرگ می کند. سال های ۳۹ و ۴۰ هجری بدترین سال های زندگی امام علی بود.

لشکر معاویه هم در اطراف عراق قتل و غارت راه می اندازند، تابیش از پیش مردم را بترسانند، چه بسیار شیعیان و طرفداران امام علی را که در این حمله ها شهید کردند.

آنها به مصر حمله کرده و حاکم علی (ع)، مالک اشتر، قهرمان صفین را در راه، با خوراندن زهر شهید کردند. (ص) امام بسیار متأثر شد و در سوک او سخن ها گفت. (ص) پس از مالک اشتر امام، محمد بن ابوبکر را که تربیت شده خودش بود با قدرت به حاکمیت مصر گماشت، ولی آن گونه که پیش از اینها اشاره شد لشکر عمرو عاص محمد را با وضع فجیعی کشتند، که بیش از پیش باعث

ناراحتی امام علی شد. پس از رسیدن خبر شهادت محمد بن ابوبکر، امام در خطبه‌ای به مردم کوفه فرمودند: «۵۰ روز است که از شما درخواست کمک می‌کنم، تازه سپاهی اندک آماده شده است. آیا دینی ندارید که شمارا متحد کند و غیرتی ندارید تا شمارا بر سر خشم آورد؟» (۳۴۶)

کشته شدن یاران صدیقی چون مالک اشتر و محمد بن ابوبکر و از دست رفتن مصر و شمال آفریقا بر علی بسیار گران آمد و نامه‌ای برای مردم به تمام نقاط اسلامی فرستاد. در آن نامه شرحی از آنچه پس از رحلت پیامبر بر او رفته و حق کشتی‌هایی که شده بود و دیدگاه‌های خود را از تحولات ۳۰ ساله بیان کرده و به پیمان شکنی ناکشین، بزبانی جنگ صفین و شورش خوارج اشاره می‌کنند، سپس خطاب به مردم می‌نویسند: «... در آن زمان به من گفتید که شمشیر هایتان، کند شده و ترکش هایتان از تیر خالی است و نیزه‌ها، سرنیزه ندارد و نیزه‌ها تنها یک چوبدستی است، ما را به شهر بر گردان تا خود را آماده نبرد سازیم و خویشتان را با اسب و سلاح تجهیز کنیم... در نخیله شما را جمع کردم تا خود را تجهیز کنید، ولی پراکنده شدید و جز اندکی در اردوگاه نماندند. ناچار برای تشکیل سپاه به کوفه آمدم و پیوسته در صدد آماده کردن و حرکت نیرو بودم که تا امروز نتوانسته‌اید با من حرکت کنید و از شهر بیرون شوید، معلوم نیست منتظر چه هستید؟ مگر نمی‌بینید که سرزمین‌های شما را هر روز تصرف می‌کنند، شهر هایتان یکی پس از دیگری سقوط می‌کند، شیعیان اهل بیت در آن شهرها کشته می‌شوند، مرز هایدون محافظ است و دشمن به راحتی به بلاد شما لشکر می‌کشد و...» (۳۷۵)

معاویه با پیروزی‌های پی‌درپی در اشغال شهرها و مناطق مختلف پیوسته به پیش می‌رفت. پیروان یا شیعیان عثمان بر شیعیان امام علی پیروز می‌شدند. در هر کجا و هر کس که مدعی دوستی و پیروی علی بود، کشته می‌شد. عمر و عاص تا سال ۴۳ که زنده بود همچنان بر مصر حکومت می‌کرد.

معاویه به دنبال تصرف بصره بود که طرفداران عثمان و مخالفان علی را در آن منطقه بسیار می‌دانست، ولی کاری از پیش نبرد و توطئه‌هایش در ابتدای کار مؤثر واقع نشد، تا این که زیاد بن ابیه را به دام انداخت.

معاویه به شخص خونخواری به نام ضحاک بن قیس مأموریت داده بود که با لشکر یانش به اطراف عراق، هر جا که پاران علی هستند حمله برده، آنها را بکشد و اموالشان را غارت کند و در یک جانماند. او حتی به کاروان حجاج حمله کرد و هر که را مدعی دوستی امام علی بود کشت و... (۳۷۶)

امام ضمن سخنانی فرمودند: «... به خدا قسم، دوست داشتم به جای هر صد مرد از شما، یکی از آنها از آن من بود و...» (۳۷۷) در همین سخن نیز امام از خدا، مرگ خود را آرزو می‌کند تا از دست نامردمی‌ها و بی‌تفاوتی‌ها رها شود!

امام علی خجرتی مدعی را با سپاهی برای دفع ضحاک می‌فرستند و او را فراری می‌دهند. وقتی دشمن خونخوار، آسوده خاطر باشد، به همه جا حمله می‌کند و چون گرگ، در میان گله‌ها می‌افتد. تهدیدها و تطمیع‌ها همه جا کار ساز است. نمایندگانش به مکه و مدینه می‌رفتند و در آنجا اقدام به جذب مردم برای بیعت با معاویه می‌کردند، انواع تاکتیک‌ها را به کار می‌بردند و سرانجام توانستند بسیاری را با خود همراه سازند. اگر مردم کوفه، از فرمان امام علی پیروی کرده و دشمن را سرکوب می‌کردند و یاب جنگ مشغولش می‌داشتند، دیگر فرصت توطئه، فتنه‌انگیزی، اختلاف‌اندازی، تعرض و تجاوز نداشت، ولی چه باید کرد؟ علی تنها بود و با تنهایی چه می‌توانست انجام دهد؟

در سال ۳۰ هجری در ایام حج، معاویه سپاهی به مکه فرستاد. روز هفتم ذیحجه این سپاه وارد مکه شدند. فرمانده سپاه معاویه، به قثم بن عباس حاکم مدینه اجازه برگراری نماز جماعت را نداد و آنها برای معاویه تبلیغ می‌کردند و مردم مکه هم مقاومتی نکردند. (۳۷۸)

بُسرین او طاه یکی دیگر از فرماندهان سپاه معاویه بود که به حجاز و یمن تجاوز کرد. او مردی سنگدل و خونخوار بود و به دستور معاویه

امام علی می‌فرماید: ستمگر هرگز از سر پنجه پر قدرت الهی نمی‌تواند بگریزد، اگر خداوند چند روزی مهلتش دهد، ولی پیوسته در کمین اوست... به حق خدایی که جانم در دست اوست، این قوم (بنی‌امیه) بر شما چیره خواهند شد، نه به خاطر آن که موضعشان به حق نزدیکتر از شماست، بلکه به دلیل شتافتن آنها در اجرای دستورهای پیشوایشان که بر باطل است و کندی شما در اجرای فرمان‌های من که بر حق هستم

دوستانداران و شیعیان امام علی را در هر کجا می‌یافت قتل عام می‌کرد. معاویه به او نوشته بود: «راه حجاز، مدینه و مکه را ببیند تا به یمن برسد. در هر شهری که مردم آن در اطاعت علی هستند چنان زبان به ناسزا و دشنام‌بگشایی که باوز کنند را نجاتی برای ایشان نیست و تو بر آنان چیره خواهی بود، آن‌گاه دست از دشنام‌پردار و آنان را به بیعت با من دعوت کن و هر کس نپذیرفت او را بکش و شیعیان علی را هر جا که باشند بکش و...» (۳۷۹)

او به شهر مدینه آمد و حاکم مدینه ابویوب انصاری از جلوی لشکر یان او گریخت. بُسر پس از اشغال مدینه به مکه آمد و حاکم مکه قثم بن عباس به خاطر نداشتن نیرو، شهر را ترک کرد. بُسر پس از مکه راهی طائف، یمن و نجران شد و هر جا سراغی از شیعیان علی می‌گرفت آنها را می‌کشت و اموالشان را غارت می‌کرد و حتی دو پسر عبیدالله بن عباس را که حاکم یمن بود، با وضع فجیعی کشت که مادرشان به حالت جانسوزی در سوک آنها می‌گریست و اشعاری را می‌خواند که مورخان نقل کرده‌اند. (۳۸۰) تعدادی از ایرانی تبارها در یمن بودند و چون آنها گرایش به علی داشتند همه را کشت. این عنصر خبیث در شهرهای مدینه، مکه، طائف و بخش‌های عمده‌ای از یمن، شیعیان علی را قتل عام کرد، اگر کسی هم در اطراف و اکناف علاقه‌ای به امام علی داشت دیگر جرأت اظهار و ابراز نداشت.

علی لشکری را برای سرکوب بُسرین از طاه به فرماندهی جاریه بن قدامه به یمن فرستاد و او بُسر را تعقیب کرد و او را فراری داد، ولی چه فایده؟ او کار خود را کرده بود و بسیاری از شیعیان علی را کشته بود و هنگامی که جاریه به کوفه برگشت، دیگر علی شهید شده بود.

امام علی به خاطر نافرمانی‌ها و تیردهای مردم کوفه، در حالی که قرآنی را به دست گرفته بودند، در مسجد کوفه، خطاب به حاضران می‌فرماید: «... ما هي الا الكوفة اقبصها و اقبصها...» (۳۸۱) اینک از قلمرو خلافت اسلامی جز کوفه که مسائل ناچیزش در گیرم کرده، چیز دیگری به جای نمانده است. ای کوفه با این گریه‌های رنج‌آورد اگر قلمرو حکومت اسلامی تنها در تو خلاصه می‌شود، خدایت رو سیاه گرداند...

به من خبر رسیده که بُسر بر یمن چیره شده، به خدا قسم با چنین اوضاع و احوالی، آنان با استفاده از نقاط ضعف شما، حکومت را در اختیار گیرند، چرا که آنان بر محور باطل خویش اتحاد دارند و شما از محور حق که دارید پراکنده‌اید، آنان در راه باطلشان مطیع رهبر خویشند، اما شما در راه حق خود

از امامتان اطاعت نمی کنید، آنان در شهرهای خود به عمران و آبادی پرداخته اند و شما حوزه ها کمیت خویش را به تباهی کشیده اید و موفقیت آنها در آن است که آنان در رابطه با فرماندهان شان، نسبت به ادای امانت ها و مسئولیت های شان تعهد دارند، اما شما خیانت می ورزید و کار را به جایی رسانده اید که اگر به یکی از شما اعتماد کنم و قدحی چوبین را به او سپارم، نگرانم که دستگیره آن را بر بایند...

بار خدا میسر از آنچه در این کتاب است منع کردند، تو مرا از آنچه در این قرآن است بهره مند ساز، بار خدا یا من این مردم را خوش ندارم و اینان از من خشنود نیستند، من از ایشان ملول شده ام و آنها از من، اینان مرا به اعمالی و امی دارند که خلاف خلق و طبیعت من است، اخلاقی که تاکنون نمی شناختم. بار خدا یا، مرا یارانی بهتر از اینان ارزانی دار و به آنان فرمانروایی بدتر از من نده. بار خدا یا دلشان را آب کن، آن سان که نمک در آب حل می شود... (۲۸۲)

ابن ابی الحدید، این خطبه را آخرین خطبه امام علی می داند. (۲۸۳)

و به راستی سخن علی از روی سینه ای سوزان و دلی پر درد بر خاسته و شاید اگر امام علی در همان زمان شهید نمی شد، از غصه ها، غم ها، بی وفایی ها، نامردی ها و روحیه ظلم پروری جامعه و سست عنصری ها، دق می کرد و می مرد.

امام خمینی در یکی از سخنرانی های خود، درباره مظلومیت علی می گویند: «... از اول ظهور اسلام، مسلمین حافظ دین مبین اسلام بوده اند، حتی برای حفظ دین از حق خود می گذشتند، حضرت امیر المؤمنین (ع) با خلفا همکاری می کردند، چون ظاهر مطابق دستور دین عمل می نمودند و تشنجی در کار نبود، تازمانی که معاویه روی کار آمد و از طریقه و روش خلفا منحرف شده و خلافت را به سلطنت تبدیل کرد، در این موقع حضرت ناچار شد قیام کند، چون نمی توانست قیام نکند، زیر آوری موازین شرع و عقل نمی توانستند معاویه را یک روز بر مقام خلافت (ولایت) پایدار ببینند، ناصحانی که حضرت را از روی غفلت نصیحت می کردند و می گفتند: بگذارید معاویه بماند تا پایه سلطنت و خلافت شما محکم شود، بعد ها او را از مقامی که دوازده پانین پیاورید نمی دانستند که اگر حضرت صبر می کرد، بعدا مورد اعتراض مسلمین واقع می شد و پس از محکم شدن کار ممکن نبود او را خلع کرد. حالا شاید شاخص غافل، این نکته در ذهنشان باشد که خوب بود حضرت وقتی جای پای خود را محکم می کرد معاویه را خلع کند، و لکن اشتباه است، لهذا وقتی ملاحظه فرمودند یک حکومت جائز می خواهد حکومت کند، قیام، وظیفه الهی بود و

امام علی می فرمایند: «به خدا قسم که فرمانروایی بنی امیه چندان می باید که تمامی محرمات الهی را حلال کنند و تمامی پیمان ها را بشکنند و خیمه و کوخی نمایند که ستمشان در آن نفوذ نکرده باشد و تباهاکاریشان یار و دیزی را بی نصیب نگذارد. سیاست بد و غیر انسانی شان چنان گسترده شود که مردم با یک چشم بر دین خویش می گریند و با چشم دیگر بر دنیایشان و شما را چون بردگان در برابر اربابان قرار می دهند و...»

عمل فرمودند، همین طور ائمه معصومین قیام کردند و لو با عده کم، تا کشته شدند و اقامه فریض کردند و هر کدام می دیدند قیام صلاح نیست، در خانه می نشستند و ترویج (دین) می کردند، این شیوه ای بود که از اول اسلام بوده است. (۲۸۴)

دعای امام علی در آخرین خطبه اش مستجاب شد و مرگ آن حضرت نزدیک گردید و سرانجام در سحرگاه شب ۱۹ ماه رمضان سال ۴۰ هجری، امام به دست شقی ترین فرد روزگار، ضربت خورد و فریاد بر آورد: «به خدای کعبه رستگار شدم، علی رستگاری را در شهادت در راه خدا می دانست. حضرت شبی را با حال نزار، در حالی که فرزندان اش در اطرافش بودند زنده بود و دوستان، توصیه ها و وصیت هایی برای آنها داشت. سرانجام در شب ۲۱ ماه، بدرود زدگی گفت و از رنج های دنیا آسوده شد و به ملکوت اعلی پیوست و «والسلام علیه و اولد و یوم مات و یوم بیعت حیا» مردی را کشتند که در عالم همانند او دیگر نیامد و دنیای آن روز و مردم آن زمان لیاقت پیشوایی انسان بر گزیده ای چون علی را نداشتند بر هراتی همانند او سنج خود می خواستند.

مردم، علی مرد خدا، دوستان از مردم، عابد، زاهد، عالم، شجاع، عادل، آزاد بخواه، ساده زیست، باتقوا، عقل و ایمان مجسم، مفسر بزرگ قرآن و تالی تلو پیامبر بزرگ اسلام را هر کس کردند و به ستمگران پیوستند و شگفت آورتر آن که فرزندان شایسته امام علی مجبور شدند همان شب، دور از انتظار، او را در گورستانی متروک و پنهانی دفن کنند و حتی جای دفن او را مشخص نکنند، باشد که

از تعرض خوارج و بنی امیه مصون ماند.

در کجای تاریخ خوانده شده که پیشوایی عادل و رهبری داد گستر را این گونه به خاک بسپارند؟ او آیا این نهایت مظلومیت نیست؟ و آیا نباید گروهی این جامعه، مردم و شرایط را مورد مطالعه و تحلیل قرار دهند و علت را پیدا کنند که چرا فردی مانند علی باید در زمان خود و در تاریخ مظلوم بماند؟

بی نوشت ها:

۲۶۵. نهج البلاغه، خطبه ۹۲، ص ۲۶۶ (فیض الاسلام).

۲۶۶. نهج البلاغه، حکمت ها، شماره ۳۷۶.

۲۶۷. همان، خطبه ۹۶.

۲۶۸. جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲.

۲۶۹. نهج البلاغه، خطبه ۹۷.

۲۷۰. خطبه ۳۷ (محمد عبده)، ص ۷۵.

۲۷۱. نهج البلاغه، خطبه ۳۶.

۲۷۲. کتاب الاشراف، ج ۲، ص ۳۹۹، القارات (فارسی)، ج ۱، ص

۱۷۶.

۲۷۳. القارات، ج ۱، ص ۲۶۵.

۲۷۴. همان، ص ۲۹۱.

۲۷۵. همان، ص ۳۰۲.

۲۷۶. همان، ج ۲، ص ۳۳۳، نقل به اختصار.

۲۷۷. همان.

۲۷۸. شرح نهج البلاغه، اخبار الطوال، ص ۲۱۱.

۲۷۹. الاصابه (ابن حجر عسقلانی)، ترجمه شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص

۱۷۹.

۲۸۰. الکامل، ص ۴، ج ۴، ص ۲۶.

۲۸۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۵.

۲۸۲. کتاب القارات، ترجمه آیتی، ص ۱۷۴ و در شرح نهج البلاغه

ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۷۳ به طور مشروح مطالبی آورده اند.

۲۸۳. جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۷۵.

۲۸۴. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۱۳.

باخبر شدیم

دکتر فضل الله صلواتی

پس از عمل جراحی قلب،

دوران بهبودی را می گذرانند.

ضمن آرزوی سلامتی برای ایشان،

از پزشکان محترم و مجرب،

آقایان

دکتر ماندگار و دکتر ناظری

که نقش فراوانی در بهبودی

ایشان داشتند سپاسگزاریم.

نشریه چشم انداز ایران